

رابطه «ضعف اراده» با اخلاقی زیستن از دیدگاه ارسطو؛ با نگاهی به نظر سقراط درباره ضعف اراده و نقد ارسطو بر آن

سیمین خیرآبادی^۱، علی اکبر عبدالآبادی^۲

چکیده

مفهوم «ضعف اراده» یکی از مفاهیم بنیادین در اخلاق‌شناسی ارسطوست و فهم آن کاملاً متوقف بر فهم معنا و کاربرد آن در آراء اوست. در این نوشتار، با روشی توصیفی - تحلیلی کوشیده‌ایم تا پس از اشاره به ریشه لغوی اصطلاح ضعف اراده در زبان یونانی، ابتدا نظر سقراط درباره ضعف اراده و نقد ارسطو بر آن را بیان کنیم و سپس با توجه به برخی از مصادیق مفهوم ضعف اراده در کتاب *اخلاق نیکوماخوسی* ارسطو، نشان دهیم که چرا انسان گاهی بر خلاف معرفت اخلاقیش عمل میکند. در ادامه، با بیان تحلیل ارسطو از پدیده ضعف اراده بعنوان یکی از موانع اخلاقی زیستن، توضیح داده میشود که گاهی ضعف در فرایند «اراده‌ورزی» با عقلانیت تضاد می‌یابد و سبب میشود که انسان با علم به اینکه یک عمل بلحاظ اخلاقی درست یا نادرست است، تحت سیطره امیال نابجایش آن عمل اخلاقاً نادرست را انجام دهد یا آن عمل اخلاقاً درست را انجام ندهد. از نظر ارسطو، شرط عقلانی بودن التزام

۱۴۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۴

تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۱۰

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران (نویسنده مسئول)؛ siminkheirabadi@gmail.com

۲. استادیار گروه حکمت و کلام، دانشگاه شهید بهشتی؛ a_abdolabadi@sbu.ac.ir



اخلاقی اینست که انسان از «حکمت عملی» بهره‌مند باشد و اگر عقل در مقام عمل، هدایت دیگر قوای انسان را بر عهده گیرد، انسان قطعاً عمل درست را اراده و انتخاب خواهد کرد و آن را انجام خواهد داد.

کلیدواژگان: ارسطو، سقراط، ضعف اراده، اخلاقی زیستن، معرفت اخلاقی، عمل اخلاقی.

* * *

مقدمه

«چرا برخی انسانها برغم شناخت و دانستن «خیر» گاهی به عمل نادرست مبادرت می‌ورزند؟» این مسئله‌ی دیرینه به نام «ضعف اراده» است که به رأی سقراطی «اتحاد معرفت و فضیلت» مربوط است. ما میکوشیم که پس از اشاره به ریشه لغوی اصطلاح یونانی آکراسیا (ἀκρασία) و بیان رأی سقراط درباره ضعف اراده و نقد ارسطو از آن، از مدلول آن اصطلاح در اخلاق‌شناسی ارسطو سخن بمیان آوریم. پس از آن، با بیان پیامدهای ضعف اراده برای اخلاقی زیستن و سرانجام با بیان انگاره ارسطو از اخلاقی زیستن نشان می‌دهیم که وی مبحث «ضعف اراده» را از چه رو طرح کرده است.

۱. ریشه لغوی و معادلهای اصطلاح «ضعف اراده»

عبارت «ضعف اراده» ترجمه واژه یونانی «ἀκρασία» است که معادل رایجش در زبان انگلیسی عبارت «weakness of will» میباشد. معنای تحت‌اللفظی آن، «ناپرهیزگاری» (incontinence) است و در زبان یونانی در ۱۴۴ مقابل واژه آکراتیا (ἀνκρατία) قرار دارد که معنای لغوی آن «پرهیزگاری» است. واژه «ناپرهیزگاری» امروزه برای سلطه نداشتن بر انفعالات جسمانی بکار میرود (ارسطو، ۱۳۸۵: ۲۴۴). البته باید گفت که در آثار ارسطو «ضعف اراده» با واژه «ناپرهیزگاری» نیز بیان شده است (Gosling, 2003: 7).



۲. رأی سقراط درباره «ضعف اراده» و نقد ارسطو بر آن

یکی از دیدگاه‌های دشواریاب سقراط اینست که ضعف اراده محال است. بهترین منبع برای فهم این نظریه سقراط روایت افلاطون است (Ibid:7). افلاطون به نقل از سقراط در محاوره پروتاگوراس میگوید: «هیچکس خواسته و دانسته کار بد را بر کار بهتر اختیار نمیکند و اگر این سخن درست باشد، پیروی از هوی و هوس جز نادانی نیست و خویشترنداری جز دانایی نمیتواند بود» (افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۲۳/۱). این سخن مشهور سقراط از اعتقاد شدید او به پیوند ذاتی عمل اخلاقی و معرفت اخلاقی ناشی میشود. هنگامی که سقراط اخلاقی بودن را ذاتی انسان میداند، معتقد است که همه انسانها ذاتاً طالب خیرند و اگر شر را برمیگزینند، ناشی از جهلشان است (همان: ۳۷۵ - ۳۷۴). برای دریافتن مراد سقراط از «ضعف اراده» توجه به ارتباط میان «میل به عمل» و «انجام دادن عمل» اهمیت بسیاری دارد. این ارتباط را میتوان چنین صورتبندی کرد:

الف) اگر عملی «بد» باشد، شخص میلی به انجام دادن آن نخواهد داشت و اگر عملی «خوب» باشد، شخص میلی به انجام دادن آن خواهد داشت.
ب) اگر شخصی میل به انجام عملی یا پرهیز از انجام عملی داشته باشد، در حالی که هم این پرهیز و هم انجام عمل در توانش باشد، آن را انجام خواهد داد. از این دو مقدمه میتوان نتیجه گرفت که از نظر سقراط، اگر عملی «خوب» باشد و انجامش در توان شخص باشد آن را انجام خواهد داد و اگر عملی «بد» باشد و پرهیز از آن در توان شخص باشد آن را انجام نخواهد داد.

بعقیده ارسطو، اگر این نتیجه‌گیری از رأی سقراط درست باشد و در عین حال شخصی عمل بدی را انجام دهد، معنایش این خواهد بود که پرهیز از آن عمل بد در توان آن شخص نبوده است و او آن عمل را بدون گزینش انجام داده است. از اینرو اعمال بد هرگز متعلق گزینش نیستند. اما بعقیده ارسطو، همچنانکه «آری» گفتن در اختیار ماست، «نه» گفتن نیز در اختیار ماست. نتیجه این سخن آنست که انسان مسئول عملش است و هیچکس نمیتواند

عملش را به علتی بیرون از خویش اسناد دهد. ارسطو میگوید که اگر عمل برای اهداف شریف در اختیار ماست، پرهیز از عمل نیز اگر هدف بد باشد، در اختیار ماست (ارسطو، ۱۳۸۵: ۹۵). او در کتاب سوم از *اخلاق نیکوماخوسی* دیدگاه سقراط را بررسی میکند. او در آنجا بحثش را با نقد این سخن که «هیچکس خواسته و دانسته بد نیست و هیچکس بر خلاف خواست خود نیکبخت نیست» (همانجا) آغاز میکند.

بر اساس رأی سقراط، کسی که عمل بدی را مرتکب میشود و حتی گاهی از ارتکاب آن لذت هم میبرد، بسبب ناآگاهی از بدی آن عمل است. در واقع او عمل بد را «خوب» میپندارد. از اینرو او هرگز عملی را که بعقیده‌اش بد است خودخواسته انجام نمیدهد. از سوی دیگر، کسی که با انجام اعمال خوب سعادت‌مند میشود، چون از خوبی آن اعمال و نیز سعادت‌آوریشان آگاه است، آن اعمال را انجام میدهد و سعادت‌مند میشود. از اینرو او سعادت واقعی را خواسته و بدان رسیده است و چنین نیست که کسی او را به اعمال خوب و سعادت‌مندانانه واداشته باشد (برنجکار، ۱۳۸۱: ۱۸ - ۱).

ارسطو در نقد دیدگاه سقراط میگوید: «بنظر میرسد که این سخن از جهتی درست و از جهتی دیگر نادرست است؛ چون برآستی هیچکس بر خلاف خواست خود نیکبخت نیست، ولی بدی خواسته و دانسته است» (همانجا). همچنانکه میبینیم ارسطو بخش دوم رأی سقراط را میپذیرد و معتقد است که انسان خودخواسته سعادت‌مند میشود، ولی چون معتقد است که انسان خودخواسته شرور میشود، بخش اول رأی سقراط را نمیپذیرد و میگوید ممکن است کسی با آگاهی از بدی اعمالش آنها را برگزیده باشد (ارسطو، ۱۳۸۵: ۹۹ - ۹۶).

۱۴۶ دلیلی که باعث میشود ارسطو بخش اول سخن سقراط را نادرست بداند، تضادی است که این سخن با انتخاب اخلاقی انسان دارد زیرا از نظر ارسطو ستایش و نکوهش تنها ویژه اعمال ارادی مبتنی بر تأمل و سنجش است. این توصیف نشان میدهد که ارسطو تصور و اندیشه‌ی درباره‌ی مبحث اراده داشته است زیرا او بین قصد مبتنی بر تأمل و سنجش - که امری اختیاری است - و

فعل ارادی تفاوت قائل میشود. بنظر ارسطو، فعل ارادی اعم از انتخاب اخلاقی است و در برخی موارد، فعل تنها ارادی است و نه اخلاقی؛ زیرا اولاً، کودکان و سایر موجودات زنده در عمل اختیاری با آدمی شریکند در حالی که قدرت انتخاب، اخذ تصمیم و قصد مبتنی بر تأمل و سنجش را ندارند، ثانیاً، ما عمل آبی و ناگهانی را عمل اختیاری مینامیم نه عمل ناشی از قصد مبتنی بر تأمل را (ارسطو، ۱۳۸۵: ۸۶). با این ملاحظات از نگاه ارسطو، انتخاب بمعنای «فعل ارادی مبتنی بر تأمل و سنجش انسانهای بالغ» است.

از آنجا که رأی سقراط به این نتیجه خطا می‌انجامد که هیچ عمل بدی از سر گزینش انجام نمیشود، بنظر میرسد که استدلال ارسطو نتیجه‌ی قویتر از گزاره «ضعف اراده ممکن نیست» در پی دارد. از اینرو باید در پی صور مختلفی از استدلال باشیم. برای شروع بهتر است ابتدا به این پرسش پردازیم که آیا این نتیجه که «هیچکس خودخواسته مرتکب عمل بد نمیشود» را باید بپذیریم؟

پاسخ به پرسش مذکور مقتضی اینست که معیارهایی برای تعریف ضعف اراده ارائه کنیم (Mele, 1996: 149). برای این کار باید میان دو صورت ضعف اراده تمایز نهیم که عبارتند از ضعف اراده شدید (strict akrasia) و ضعف اراده خفیف (weak akrasia). در ضعف اراده خفیف باورهای اخلاقی مدتی سرکوب میشوند و از اینرو در حین انجام عمل، بر خلاف آنچه به نظرمان بهترین عمل است، رفتار نمیکنیم. اما در ضعف اراده شدید، در عملی بر خلاف آنچه به نظرمان در حین عمل بهترین عمل است، درگیر میشویم (Thero, 2006: 9). در ادامه معیارهای لازم برای تعریف ضعف اراده ذکر میگردد (Ibid):

۱. عمل باید بر خلاف حکمی باشد که همه جوانبش را بررسی کرده‌ایم (و ۱۴۷ معمولاً بهترین حکم ماست).
۲. عمل باید «عمدی» باشد.
۳. حکم درباره بهترین عمل باید متشکل از نظرگاه ما درباره ارزشها، اصول، باورها و اهدافمان باشد.
۴. پس از انجام عمل باید بسیار پشیمان شویم.



۵. در لحظه انجام فلان عمل باید بدانیم که آن عمل بر خلاف بهترین حکم ماست.

چنانکه اشاره شد، ضعف اراده خفیف ممکن است از ضعف اراده شدید بنحو خاصی متمایز شود. در هر دو نوع ضعف اراده معیارهای اول تا چهارم احراز میشوند، اما شخص در عمل کردن بر اساس معیار پنجم ناکام میماند. مثلاً، مردی را تصور کنید که درباره امر مهمی به همسرش دروغ میگوید. فرض میکنیم که وی در موارد بسیاری به این اندیشیده است که آیا هرگز میتواند خودش را درباره فریب دادن همسرش توجیه کند؟ هرگاه که وی به این موضوع فکر کرده، دریافته که چنین فریب‌دانی توجیه‌ناپذیر است، بویژه اگر به امر مهمی مربوط باشد. علاوه بر این، فرض میکنیم که وی برای رسیدن به چنین حکمی ارزشها، اصول، باورها و اهدافش را بکار گرفته است. مثلاً، او معتقد است که رابطه صمیمانه باید بر اعتماد استوار باشد. همچنین فرض میکنیم که یکی از اهداف او اینست که میخواهد زندگی موفق داشته باشد و معتقد است که دروغ گفتن درباره امر مهمی این هدف را محقق میسازد.

تا اینجا معیارهای اول و سوم احراز شده‌اند. حال بیایید فرض کنیم که عمل آن مرد در لحظه ارتکاب دروغگویی «عمدی» بوده است. از اینرو، معیار دوم نیز احراز میشود. فرض میکنیم که بعدها روزی آن مرد به حکم اصلی خویش که همه جوانبش را بررسی کرده بود برمیگردد و از دروغ‌گویی پیشمان میشود. بنابراین معیار چهارم هم محرز است.

تا اینجا، این داستان با هر دو نوع ضعف اراده سازگار است. برای نشان دادن تفاوت میان این دو نوع از ضعف اراده باید تفاوت این دو داستان را لحاظ کرد.^{۱۴۸} نخست فرض میکنیم در لحظه‌ای که آن مرد دروغ میگوید، صادقانه با خود میگوید: «من نباید این عمل را انجام دهم. این عمل درست نیست. من بعداً پیشمان خواهم شد». در این صورت از داستان معیار پنجم احراز میشود زیرا آن مرد در لحظه انجام عملش میدانند که عمل کردن بر خلاف بهترین حکم حکم برگزیده اوست. در این صورت از داستان هر پنج معیار ضعف

اراده شدید احراز شده‌اند.

حال، صورت دومی از این داستان را ملاحظه میکنیم. بیایید فرض کنیم که آن مرد در لحظات سوق یافتن به دروغگویی و مقاومت در برابر دروغ گفتن به خودش میگوید که این عمل آسیب زیادی به همسرش نخواهد رساند، بلکه در عوض، ذهنش را به منفعتی احتمالی معطوف میسازد که دروغ گفتن برایش خواهد داشت. در لحظه توجیه دروغگویی آن مرد معتقد است که دروغ گفتن بهترین حکمی است که باید از آن پیروی کرد. در این صورت معیار پنجم در این داستان احراز نمیشود، هر چند که سایر معیارها احراز شده‌اند. از اینرو، این صورت از داستان از ضعف اراده خفیف حکایت میکند.

سقراط این تضاد را چنین بیان میکند (Ibid:20):

(الف) میل به اعمال بدی که از بدیشان باخبریم.

(ب) میل به اعمال بدی که از بدیشان بیخبریم.

از نظر او اگر کسی بداند که عملی خوب است، به انجام آن میل خواهد داشت و اگر بداند که عملی بد است، آن را انجام نخواهد داد. چنین امری ارتباط ارزیابی ما و امیالمان را نشان میدهد. پس باید به بهترین ارزیابیمان توجه کنیم. اکثر اوقات ارزیابیهای اولیه از یک عمل را برآورد میکنیم و سپس درمی‌یابیم که چه اعمالی خوبند و چه اعمالی بهتر از بقیه‌اند و پس از ارزیابی درمی‌یابیم که آن عمل خوب است یا بد.

سقراط معتقد است که این ارزیابی ما را سرانجام به انجام عمل خوب میکشاند زیرا ما نمیخواهیم عملی را انجام دهیم که بد است. انسان، به حکم طبیعتش عملی را که میداند بد است انجام نمیدهد. کلید فهم دیدگاه سقراط اینست که همه آراء اخلاقی ما درباره جهان مبنای مشترکی دارند که عبارت است از: «لذت‌گروی روان‌شناختی» (Ibid:23)، از همینرو وی میگوید که آیا لذتها تا آنجا که لذت‌بخشند، بدون در نظر گرفتن پیامدهای احتمالی‌شان، خوب نیستند؟ و نیز آیا رنجها به صرف اینکه رنجند، بدند؟ (افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۱۸/۱)

لذت‌گروی روان‌شناختی، نظرگاهی است که بر اساس آن همه اعمال بشر

به انگیزه نهایی در میل، یعنی حفظ لذت معطوفند. در این لذت‌گروی، بدی با «امر‌الم‌انگیز» و خوبی با «امر لذت‌بخش» یکی انگاشته میشود و بر این نکته تأکید میگردد که انسانها از هرآنچه بنظرشان الم‌انگیز است میپرهیزند (Thero, 2006: 23).

اگر دیدگاه سقراط را حاکی از قصد وی برای بهبود اخلاقی بشر بدانیم، درمی‌یابیم که لذت‌گروی‌یی که او در همه جا - جز در محاوره پروتاگوراس- از آن دفاع میکند، با موضع روان‌شناختیش در محاوره پروتاگوراس میتواند تعدیل شود. در لذت‌گروی روان‌شناختی، خیر با لذت یکی دانسته میشود و فضیلت نیز خیر است؛ از اینرو، فضیلت نیز لذت است. چنانکه اشاره شد، سقراط معتقد است که معرفت به چگونگی عمل فضیلت‌مندانه که مقوم حکمت اخلاقی است برای زندگی خوب کافی است، بنابراین «لذت» هم بعنوان شرطی برای زندگی خوب ضروری است و اگر شخصی عملی را انجام دهد که او را از لذت محروم سازد، دچار جهل شده است (Ibid:18).

یک واکنش معقول بدین نتیجه میتواند این باشد که لذت‌گروی روان‌شناختی را نادرست بدانیم زیرا استثنای بسیاری وجود دارند که آن را نقض میکنند. این واقعیت که انسانها اکثر اوقات برای دستیابی به اهدافی دیگر از برخی اعمال لذتبخش میپرهیزند، انکارناپذیر است. مثلاً، ممکن است که بدلیل امتحان داشتن، دعوت به مهمانی‌یی که دوست دارید را نپذیرید یا ممکن است برای نگهداری از مادر بیمارتان مسافرتی را که مدتها منتظرش بوده‌اید لغو کنید. اما موضع سقراط نمیتواند چنین مواردی را تبیین کند زیرا سقراط از لذت‌گروی روان‌شناختی به اینکه انگیزه نهایی ما همیشه دستیابی به ۱۵۰ بیشترین میانگین لذت است، تعبیر میکند؛ تعبیری که این امکان را فراهم میسازد که لذتهای کوچک را نادیده بگیریم (Ibid:19).

چنانکه گفتیم، سقراط معتقد است که اگر ادراکمان از لذت، ما را به خطایی ناشی از توهم نیفکند، همیشه عملی را خواهیم گزید که برایمان در مجموع بیشترین لذت را ببار آورد، حتی هنگامی که این گزینش بمعنای

گزینش برخی لذت‌های آتی و رای لذت‌های آنی باشد. از همینرو، سقراط مدعی میشود که اگر کسی اشکال کند که میان لذت یا ألم آنی و لذت یا ألم آتی تفاوت عظیمی هست، پاسخ وی این خواهد بود که این تفاوت به چیزی جز لذت و ألم مربوط نیست (افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۲۱/۱).

فرض نهفته‌یی که در اینجا وجود دارد اینست که میتوانیم پیامدهای لذت‌های احتمالی حاصل از اعمال ممکن در آینده‌یی دور یا نزدیک را ارزیابی کنیم. چنین فرضی سقراط را به این عقیده میکشاند که اگر برای فراهم کردن لذت بیشتر و پایدارتر، عملی را برگزینیم که «لذت آنی» (immediate pleasure) بیشتری در مقایسه با لذتی دیگر به ما بدهد، عملمان حاکی از جهل خواهد بود. خطای ما در اینجا اینست که برخی لذت‌های «ناپایدار زودگذر» (ephemeral pleasure) را بر لذت‌هایی که در مجموع عظیم‌ترند ترجیح میدهیم (Thero, 2006: 26-27). پادزهر این جهل از نظر سقراط، داشتن «مهارت سنجش» (measuring skill) است که این امکان را فراهم میسازد که دارنده‌اش مقادیر نسبی لذت‌های بالقوه متفاوت را بدرستی تخمین بزند. در واقع، از نظر سقراط برای بی‌اثر کردن قدرت لذت آنی، داشتن مهارت سنجش ضروری است زیرا درباره‌ی برخی لذتها مانند لذت جنسی، لذت خوردن و لذت نوشیدن در مقایسه با لذت‌های بصری فاقد مقیاس تصحیح هستیم (Gosling, 2003: 9). مثلاً، برخی فنون اندازه‌گیری بعنوان بخشی از موهبت‌های ذاتی ذهنی ما را به محاسبه و مقایسه‌ی اشیاء و اندازه‌ی آنها قادر میسازند. همچنین، بسبب یادگیری از طریق آزمون و خطا در دوران کودکی قادریم که درباره‌ی اندازه‌ی اشیاء در فاصله‌های گوناگون حکم کنیم، هر چند که این قابلیت در مواردی کافی ۱۵۱ نیست. مثلاً، بسیاری از مردم گمان میکنند که خورشید و ماه کم و بیش هم‌اندازه‌اند زیرا در آسمان چنین مینمایند. اما درباره‌ی لذت‌هایی چون لذت جنسی، لذت خوردن و لذت نوشیدن فاقد مقیاس تصحیح هستیم. از اینرو، لذت عظیم‌تر را که ظاهراً نزدیکتر است به این حکم که چنین لذتی مطلوب‌تر است تبدیل میکنیم و گمراه میشویم. پس، اگر نداشتن



مهارت سنجش جهل باشد، داشتن آن معرفت خواهد بود و این بمعنای داشتن «حکمت اخلاقی» است (Thero, 2006: 35).

حکمت اخلاقی معرفتی است دربارهٔ چگونگی رسیدن به زندگی خوب و این حکمت برای زندگی خوب هم لازم و هم کافی است. مثلاً، اگر زندگیتان سرشار از مواردی باشد که در آنها قدرت توهم‌آمیز برخی انواع لذت‌های آنی سبب شود که به خطا چنین لذت‌هایی را در مقابل لذت‌های مجموعاً عظیم‌تر برگزینید، زندگیتان در مقایسه با وقتی که برآورد دقیقی از مقادیر نسبی لذتها داشته باشید، کمتر خوب خواهد بود. مثلاً، مردی را تصور کنید که در طول زندگی ناباورانه خود را در وضعیتی می‌یابد که به اهداف درازمدت خویش پشت کرده است و اکنون می‌خواهد درگیر یک هدف وسوسه‌انگیز و لذت‌بخش آنی شود. چون معرفت به چگونگی سنجش لذتها پادزهری برای قدرت توهمات گمراه‌کننده است، چنین معرفتی آنچه را که برای بسیاری از انسانها مانع رسیدن به زندگی خوب است، از میان برمی‌دارد. از اینرو کسب این معرفت را باید گام بسیار مهمی در گسترش حکمت اخلاقی دانست (Ibid:29).

با این حال، سقراط نمی‌خواهد بگوید که انسانها ضرورتاً اخلاقی و عقلانی زندگی میکنند، بویژه اینکه پس از جستجوی انسانهای حکیم، درمی‌یابد که اکثر انسانها احمقند (افلاطون، ۱۳۸۰: ۲۵-۳۰/۱)، ولی حماقتشان معلول اینست که به ماهیت فضیلت جاهلند و از اینرو در ارزیابی باورها و اعمالشان ضد اخلاقی و ضد عقلانی رفتار میکنند.

بحث اصلی ارسطو دربارهٔ ضعف اراده، در کتاب هفتم از *اخلاق نیکوماخوسی* ۱۵۲ آمده است. تبیین ارسطو از ضعف اراده در آنجا عمدتاً بر این استوار است که چگونه تعقل شخص دچار به ضعف اراده در حین عمل تضعیف میشود. از همینرو ارسطو به نظریهٔ سقراط توجه میکند و برای بیان چگونگی وقوع ضعف اراده، لازم نمییابد که نظریهٔ سقراط را که بر خلاف واقعیات مشهود میداند بررسی کند. آنچه برای ارسطو مهم است، صورت تعدیل‌یافتهٔ نظریهٔ سقراط است که در فرهنگستان

(=آکادمی) افلاطون طرح شده بود. سقراط در صورت تعدیل یافته نظریه‌اش میان دو نوع از آگاهی تمایز مینهد: معرفت حقیقی (ἐπιστήμη) و عقیده صرف (δόξα) که اغلب بجای معرفت حقیقی مینشیند. در معرفت حقیقی آشکارا به عمل علم داریم و خوب و بد - بودنش را میدانیم. اما در عقیده صرف چنین مینماید که انجام عملی، بهتر از عملی دیگر است. بر طبق این تمایز، اگر انسان دارای معرفت حقیقی باشد، همیشه بر طبق آن عمل خواهد کرد، از اینرو چنین معرفتی مغلوب لذت نمیشود. اما عقیده صرف یا آنچه بهتر مینماید، اگر قوی نباشد ممکن است که در مقابل شهوات قوی مغلوب شود. پس فقط میان معرفت حقیقی و فضیلت رابطه ضروری وجود دارد (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۱۵۱۰/۳). ارسطو در رد این نظریه میگوید:

کسی که مغلوب لذت شده است در آن حال مالک دانش روشن نیست، بلکه فقط پنداری دارد. اما اگر آنچه در برابر لذت قرار میگیرد و از پای درمی‌آید پندار و اعتقاد ضعیفی است نه دانش و اعتقاد راسخ، در این صورت اگر او هنگامی که میل بر او غالب است به اینگونه پندار وفادار نماند، جای دارد [که] او را به چشم اغماض بنگریم. ولی در برابر شرارت واقعی - همچنانکه در برابر سایر حالات شایان نکوهش است - اغماض جایز نیست. پس، آیا حکمت عملی که قویترین عامل در وجود ماست، در برابر لذت از پای درمی‌آید؟ البته چنین سخنی بیمعناست زیرا در این صورت لازم می‌آید که شخص واحدی در آن واحد هم دارای حکمت عملی باشد و هم ناپرهیزگار، در حالی که هیچکس نمیتواند ادعا کند که مردی که دارای حکمت عملی است به اراده و اختیار خود کاری زشت مرتکب شود. زیرا شخص دارای حکمت عملی از استعداد عمل کردن پیوسته با تفکر درست بهره‌مند است (ارسطو، ۱۳۸۵: ۲۴۷).

در ادامه، ارسطو سؤال میکند که آیا شخص دچار به ضعف اراده به عملش معرفت دارد یا نه و اگر دارد، چه نوع معرفتی؟ از اینرو، برای حل این مسئله تمایزهایی میان انواع آگاهی مینهد. او درباره نخستین تمایز میگوید: «ما دانش

۱۵۳



را به دو معنی میفهمیم؛ هم کسی را که دارای دانش است و دانش خود را بکار میبرد داننده تلقی میکنیم و هم کسی را که دانش خویش را بکار نمیبرد. از اینرو، باید میان کسی که دانش دارد، ولی بی آنکه دانش خود را بکار ببرد، کار بد میکند و آنکه دانش خود را بکار میبرد، و با این همه، کار بد میکند، فرق گذاشت. رفتار مرد نخستین تعجب‌آور نیست، ولی رفتار مرد دوم مایه شگفتی است» (همان: ۲۵۳-۲۵۲). بعبارت دیگر، ارسطو میان بکاربردن معرفت و بکارنبردن آن تمایز مینهد. از نظر او، هنگام بکارنبردن معرفت مشکلی وجود ندارد. بنابراین باید به بررسی مواردی بپردازیم که در آنها آن را بکار میبریم.

بر اساس تمایز مذکور، شخص دارای ضعف اراده، دانش نوع اول را دارد، ولی این دانش مغلوب امیال وی میشود. از همینرو، میان دانش نوع دوم و فضیلت ارتباطی ضروری وجود دارد. از اینرو، سخن سقراط درباره دانش نوع دوم درست است. این جمله ارسطو که «رفتار مرد دوم مایه شگفتی است» (همان: ۲۵۲). ظاهراً به این سخن سقراط ناظر است که «اگر کسی دارای شناخت روشن باشد، عجیب خواهد بود اگر عاملی بر دانش او غلبه کند و آن را مانند بنده‌یی به این سو و آن سو بکشد» (همان: ۲۴۶).

از نظر ارسطو انکار ضعف اراده از جانب سقراط، نتیجه مستقیم این نظریه سقراط است که هیچکس بر حسب اراده مرتکب بدی نمیشود. چنانکه گفته شد یکی از شرایط ضعف اراده شدید این است که ما در لحظه عمل، آگاه باشیم که در حال انجام عمل بر خلاف حکم اعلای خود هستیم. هنگامی که سقراط ادعا میکند که ما هرگز بر حسب اراده مرتکب بدی نمیشویم در واقع،^{۱۵۴} ادعا میکند که ما هرگز به اراده خود کاری را که باور داریم بد است انجام نمیدهیم. اما بنظر میرسد سقراط در مورد ضعف اراده دچار نوعی تناقض شده است. او همواره بر این نکته تأکید داشته است که ما هرگز بر خلاف معرفت عمل نمیکنیم، اگرچه توصیف معرفت به ورای شناخت (recognition) تغییر کرده است. سقراط بجای معرفت مبتنی بر گزاره یا حتی یک نظام کامل و

محکم از باورهای اخلاقی درست، بر این باور است که ما برای داشتن معرفت باید به درکی از مُثل دست یابیم. از نظر سقراط این باور منجر به دستیابی و درک ساختار زیبای کل میشود؛ زیبایی‌یی که عشق عقلانی معطوف به آن است و میل را از سایر چیزها منحرف و به خود متمرکز میکند و برای نفس آرامش به ارمغان می‌آورد و به امیال نظم میبخشد. این دیدگاه امکان هرگونه تعارض میان امیال را از میان میبرد. میل، امکان معرفت ندارد و معرفت را مغلوب میکند زیرا در فرد حکیم هیچ میل سرکشی برای به چالش کشیدن معرفت وجود ندارد. اگر چه باور داشتن به آنچه خیر است، در کسی غیر از فرد حکیم هم ممکن است و در چنین شرایطی ممکن است امیالی ناهماهنگ وجود داشته باشد که مستلزم ساختن حکم دربارهٔ امر بهتر باشد.

بر اساس این نظریه، نفس انسان دارای یک بخش عقلانی، یک بخش روحانی و یک بخش شهوانی است که ظاهراً از نظر سقراط هر یک از این سه بخش منشأ یک انگیزش جداگانه‌اند. اما بنظر میرسد اگر هر بخش از نفس منشأ انگیزه‌یی جداگانه باشد، احتمالاً ما نمیتوانیم همهٔ امیالمان را به یک میل واحد مثلاً میل به لذت تقلیل دهیم، برای مثال، تشنگی میل به نوشیدن است نه میل به خیر. این نظریه امکان میدهد که میل ما به یک نوشیدنی با میل ما به خیر در تعارض باشد. بر اساس نظریهٔ پیشین سقراط، اگر ما مغلوب لذت میشدیم به این علت بود که دچار نوعی جهل هستیم اما بر اساس نظریهٔ اخیر، مادام که جهل را فقدان نوعی آشنایی با مُثل بدانیم، حتی ضعف اراده نیز از ناشی از جهل است.

۱۵۵ سقراط در *فایدروس* بوسیلهٔ استعاره، تنش درونی و هماهنگی بالقوه میان بخشهای نفس را بتصویر میکشد. او دیدگاه خود را چنین توضیح میدهد: ارابه‌رانی، ارابه‌یی را بوسیلهٔ دو اسب که یکی خموش و دیگری چموش است کنترل میکند. او ادامه میدهد که قوهٔ حکم و تصمیمگیری (بخش عقلانی) در انسانها افسار دو اسب را در دست دارد، یکی از آن اسبها زیبا، خوب و از نژادی نجیب است و در مقابل، دیگری کاملاً برعکس. اسب نجیب نمایانگر بخش روحانی



سیمین خیرآبادی، علی‌اکبر عبدالآبادی؛ رابطهٔ «ضعف اراده» با اخلاقی زیستن از دیدگاه ارسطو؛ با نگاه ارسطو...

نفس است در حالی که اسب نانجیب نمایانگر بخش مربوط به امیال است که همواره به کارهای شر گرایش دارد. از نظر سقراط کلید پرهیز از شر این است که بر بخش روحانی نفس تمرکز شود تا به جانب‌داری بخش عقلانی برخیزد. بنابراین، تنها با تشریک مساعی این دو بخش است که میتوان امیال مخرب بخش شهوانی را کنترل کرد و راه رسیدن به این همراهی، فهم مُثل است.

باید به این بخش از استعاره توجه داشت که اسب بد از بین برده نمیشود، درست هم نمیشود بلکه برعکس، او ماهیت شرورانه خود را حفظ میکند؛ اما بر او افسار زده میشود و مجبور میشود که از دستور کلی همراهی با ارباب‌ران و اسب نجیب پیروی کند. این بدان معناست که بخش شهوانی یا بخش مربوط به امیال در روح نه حذف میشود و نه خوب میشود بلکه مجبور میشود با پیوستن به نیروی بخش‌های عقلانی و روحانی روح در جهت حرکت خیر حرکت کند. این اسب سرکش که بر ماهیت عصیانگر خود باقی میماند اگر اجازه یابد، دوباره گرایش‌های ماهوی خود را بروز خواهد داد. بر اساس دیدگاه اولیه سقراط، اگر ما نوعی از معرفت یعنی معرفت به فضیلت که حکمت اخلاقی را میسازد داشته باشیم، در برابر غلبه شهوات که بر خلاف خیر ما هستند متزلزل نخواهیم شد از اینرو کسب حکمت اخلاقی اسب سرکش را که نمایانگر شهوات سرکش است از بین خواهد برد. در حالی که بر اساس دیدگاه اخیر سقراط، بهترین کاری که از حکمت اخلاقی برمی‌آید این است که اسب سرکش را سرکوب و یا سر براه کند.

درباره تمایز بعدی، ارسطو میگوید که در قیاس عملی میان دو نوع دانش - یعنی صغرا و کبرا - که مقدمه عملند، تفاوت است. بر اساس تفسیر مألوف، آنچه در حین ۱۵۶ عمل ناشی از ضعف اراده رخ میدهد اینست که صغرای قیاس بنحوی از بین میرود؛ یعنی، فراموش میشود. بر طبق این تفسیر، ضعف اراده بر فهم ما از کبرا تأثیر نمینهد. آنچه رخ میدهد این است که در حین عمل ناشی از ضعف اراده دانشمان را درباره اینکه فلان عمل بالقوه برای ما بد است، بکار نمیبریم، هر چند که ممکن است که این چیزی باشد که در اوقات دیگر از بد بودنش آگاهیم. علاوه بر این، میل

چیزی است که سبب تضعیف صغرا میشود. صغرا برای شخص دارای ضعف اراده ناشناخته نیست. آنچه در اینجا رخ میدهد اینست که شخص دارای ضعف اراده بالقوه به صغرا معرفت دارد، ولی موقتاً از فهم آن ناتوان است. میل سبب نمیشود که اصول کلی‌یی را که کبرای قیاس عملی میدانیم، فراموش کنیم، بلکه مانع این میشود که بتوانیم آن اصول کلی را با موقعیت موردنظرمان تطبیق دهیم. از اینرو، میلی که بر ما تأثیر مینهد، فهمان از موقعیتمان را مختل میسازد.

کوشش ارسطو برای توضیح امکان وقوع ضعف اراده به این نتیجه جالب توجه می‌انجامد که فرایندی که آن را «چیره شدن میل بر عقل» مینامیم، حاوی عنصری عقلی است. از همینرو، وی معتقد است که «ضعف اراده، به یک معنا مولود عقیده و تأمل است» (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۱۵۱۱/۳). این بدین معناست که در ذهن ما در آن واحد دو کبرای کلی وجود دارند که همینکه با حالت محقق ارتباط یابند، از آنها دو استدلال پدید می‌آیند که به دو نتیجه متقابل ختم میشوند. مثلاً از یکسو، این استدلال را داریم که «هر غذای شیرینی را باید خورد»؛ «این غذا شیرین است»؛ «پس، این غذا را باید خورد». از سوی دیگر، این استدلال را داریم که «غذای شیرین سودمند نیست»؛ «این غذا شیرین است»؛ «پس این غذا سودمند نیست». میل حاکم بر ما سبب میشود که با کبرای اول ارتباط برقرار کنیم زیرا فقط این کبرا به ارضای آن میل کمک میکند. از اینرو، فقط استدلال اول است که تعیین میکند که کدام عمل را باید انجام داد، ولی حکم کلی دیگر، که بر خلاف میل ماست، حتی اگر آشکارا در برابرمان حاضر باشد، نتیجه‌یی نخواهد داشت و در عمل ما اثری نخواهد نهاد.

بنابراین میتوان گفت که عمل ناشی از ضعف اراده مانند عمل شخص پرهیزگار ۱۵۷ قرین استدلال است. در عمل ناشی از ضعف اراده، علم مغلوب میل نمیشود بلکه علم مغلوب علم بعلاوه میل میشود. پس سقراط در این ادعا که علم مغلوب میل صرف نمیشود، برحق بود. اما اگر میل قرین استدلال باشد، میتواند بر استدلالی دیگر غالب آید. در این تمایز، آنچه تعیین‌کننده است، میل است و نه عقیده صرف و میل است که با ضمیمه شدن به یک عقیده صرف آن را بر عقیده صرف دیگری



سیمین خیرآبادی، علی‌اکبر عبدالآبادی؛ رابطه «ضعف اراده» با اخلاقی زیستن از دیدگاه ارسطو؛ با نگاه ارسطو...

غالب میسازد (همان: ۱۵۱۲/۳-۱۵۱۱).

با توجه به آنچه گفتیم، نظر ارسطو، از حیثی، متضمن قبول نظریه تعدیل یافته سقراط و از حیثی دیگر، متضمن رد آنست. نظر او از این حیث که معرفت حقیقی، مغلوب انفعال نمیشود و انسان همیشه بر اساس معرفت حقیقیش عمل میکند، متضمن قبول نظریه تعدیل یافته سقراط است. اما از حیثی دیگر، متضمن رد نظریه اوست زیرا از نظر ارسطو، برای اینکه حکم کلی، یعنی کبرا به عمل بینجامد، به توجه به حکم جزئی، یعنی صغرا و بکارگرفتنش نیاز داریم. صغرا میتواند مغلوب انفعال شود و در نتیجه انسان با وجود معرفت حقیقی به کبرا، مغلوب میل شود. بدین ترتیب، نظریه سقراط بدست ارسطو نقض میشود (برنجکار، ۱۳۸۱: ۶۱).

۳. اخلاقی زیستن از نگاه ارسطو

غایتی که ارسطو از آن به «خیر اعلی» یا «سعادت» تعبیر میکند، با دو مؤلفه «فضیلت» و «فعالیت» تعریف میشود؛ فعالیتی که مطابق با برترین و کاملترین فضیلت است. اما انجام چنین کاری، از نظر ارسطو، بسیار دشوار است، از اینرو کسی که به رذائل اخلاقی دچار است، در سیرش برای رسیدن به فضایل اخلاقی راه دشواری در پیش دارد. از آنجا که برخی فضایل در سلسله مراتب فضایل بهره بیشتری از فضایل اصلی دارند، شخص دارای رذائل اخلاقی بیدرنگ نمیتواند فضایی را که در مرتبه والایی قرار دارند، کسب کند. از اینرو باید توانایش برای انجام اعمال را بسنجد. مثلاً، اگر شخصی به رذیلتی دچار باشد، برای رسیدن به اعتدال ابتدا باید ببیند که بیشتر به افراط میگراید یا به تفریط و سپس، توانایی مبارزه با آن رذیلت را بتدریج در خودش تقویت کند. مثلاً، کسی که میخواهد به فضیلت خوشتنداری برسد، باید کم کم اعمال عفت آمیزی انجام دهد تا به انجامشان عادت کند و ملکه عفت در او پدید آید.

بنابراین، نخستین درس ارسطو برای اخلاقی زیستن پرهیز از افراط و تفریط است. از نظر او برای ایجاد علاقه به خیر و پرهیز از شر باید عادهای نیک و درعین



حال، نفرت از رذائل را با تمرین در خودمان پدید آوریم. از اینرو، فقط با تمرین مدام خویشنداری است که میتوان انفعالات نفسانی سرکش را رام کرد. این انفعالات سرکش همین که رام شوند، مهارشان بصورت عادت درمی‌آید.

نکته شایان توجه این است که از نظر ارسطو، هر کسی با توجه به ظرفیت فضیلت‌اندوزیش برای اخلاقی زیستن سعی میکند. نقش هر کسی بعنوان یک انسان، با ظرفیت او مرتبط است و هرچه بتواند بر ظرفیتش بیفزاید، اخلاقیتر خواهد زیست زیرا اخلاقی زیستن مرزی ندارد و انسان میتواند فضایل اخلاقی را با تمرین مداوم در وجودش بپروراند. اینجاست که ارسطو بر نقش حیاتی عادت در ارتقای اخلاقی انسان بسی تأکید میکند و معتقد است عقل با پرورش عادهای خوب میتواند انفعالات نفسانی سرکش را رام سازد.

از نظر او عادت خوب شرط لازم برای زندگی خوب است و یکی از راههای یاریسانی عادت خوب به ما برای رسیدن به زندگی خوب این است که ما را وادار میکند که کمتر به افراط و تفریط بگراییم. از اینرو دوست‌داشتن خوبی باید با وجودمان چنان عجین شود که نه فقط از انجام عمل خوب لذت ببریم، بلکه از مشاهده عمل خوب دیگران نیز احساس لذت کنیم و بموازات آن، نه فقط از رذیلت بپرهیزیم، بلکه از مشاهده آن در دیگران نیز احساس انزجار کنیم. از اینرو، عادت به اعمال خوب ملکه فضیلت را در ما پدید می‌آورد. ملکه فضیلت عبارت از حالت نفسانی پایداری است که به رعایت اعتدال معطوف است.

از نظر ارسطو، حد وسط عبارت از اندازه نگهداشتن است و اندازه نگهداشتن در همه چیز فضیلتی است که کسبش بسیار دشوار است زیرا ممکن است که انسان به انحاء گوناگونی مرتکب خطا شود، ولی درست عمل کردن فقط به یک نحو ۱۵۹ ممکن است. بنابراین، خطا کردن آسان است و درست عمل کردن دشوار. از همینرو، افراط و تفریط به رذیلت تعلق دارند و حد وسط به فضیلت. ارسطو در اینباره میگوید که «یافتن مرکز دایره کار هر کس نیست، بلکه کسی در انجام این وظیفه کامیاب میشود که علم این کار را دارا باشد» (ارسطو، ۱۳۸۵: ۶۵). مثلاً، پول خرج کردن و افراطورزی در آن آسان است و از هرکسی برمی‌آید، ولی



سیمین خیرآبادی، علی‌اکبر عبدالآبادی؛ رابطه «ضعف اراده» با اخلاقی زیستن از دیدگاه ارسطو؛ با نگاه ارسطو...

تشخیص اینکه پول را به که، چه مقدار و چه زمانی باید داد، آسان نیست. از همینرو، عمل درست، عملی کمیاب و ستودنی است. از اینرو ارسطو میگوید «کسی که حد وسط را هدف قرار میدهد، نخستین وظیفه‌اش این است که از آنچه ضد حد وسط است، پرهیز کند» (همان: ۷۴). حد وسط بمعنای علو و عروج برای رسیدن به زندگی فضیلت‌مندانه است. یعنی نه واگذار کردن امیال و انفعالات به خود تا بر عقل غلبه پیدا کنند و نه خمود و انفعال کامل. بنابراین، برای شناختن آن ما به یک نوع شعور و احساس سلیم نیاز داریم که ارسطو آن را «بصیرت» مینامد. این بصیرت، هم علت فضیلت است و هم معلول آن؛ علت است زیرا کسی که بصیرت دارد میدانند چه باید بکند؛ معلول است زیرا تنها با تکرار و تمرین پرورش پیدا میکند. بعنوان مثال شجاعت حد وسطی است که یک طرف آن ترس و طرف دیگر آن نترسیدن قرار دارد. اما آیا نترسیدن بمعنای رفتار متهورانه و بیباکانه و ترسیدن بمعنای رفتار بزدلانه است؟

به اعتقاد ارسطو فاعل فضیلت‌مند باید مجهز به دو گونه ابزار شناخت یعنی عقل نظری و عقل عملی باشد. عقل نظری آن چیزی است که بر اساس آن به چیستی شجاعت پی میبریم و عقل عملی آن چیزی است که به ما یاد میدهد شجاعت در برابر مرگ شرافتمندانه و جایی که امکان دفاع وجود دارد بلاهت نیست. چنانکه دل به دریای خطر زدن در جایی که امکان نجات وجود ندارد و نتیجه آن مرگ بیثمر و عاری از جنبه‌های شرافتمندانه است چیزی جز حماقت و جسارت کورکورانه نیست. بنابراین، شجاعت از نظر ارسطو یعنی مدیریت ترس، آن جایی که باید ترسید و نترسیدن آن جایی که نباید ترسید.

ارسطو با اساس قرار دادن قاعده «حد وسط» اعمال بشر را به بند عقل

۱۶۰ میکشاند، بدین معنا که هدایت ملکه فضیلت اخلاقی بسوی رعایت حد وسط با عقل صورت میپذیرد. از اینرو میتوان گفت که فضیلت اخلاقی صرفاً گرایش به رعایت حد وسط نیست بلکه این گرایش باید مبنای عقلی نیز داشته باشد. از همینرو، درباره اجتماع نیز ارسطو صریحاً معتقد است که تربیت اخلاقی شهروندان و هدایت عقلانی آنان از وظایف دولت‌شهر است. دولت‌شهر مانند هر

اجتماع دیگری برای غایتی بر پا میشود و این غایت در مورد دولت شهر چیزی جز خیر اعلای انسان یعنی، زندگی اخلاقی و عقلانی او نیست (همانجا). از نظر ارسطو، تحقق زندگی اخلاقی، یعنی، زندگی آمیخته با فضایل اخلاقی که غایت حکمت عملی است، با اسوه‌های اخلاقی امکانپذیر است. اسوه‌های اخلاقی حکیمانند که در موقعیتهای مختلف بسبب بهره‌مندی از حکمت عملی میتوانند الزامهای اخلاقی را تشخیص دهند، حکیمانی که بگفته ارسطو، «در پرتو تجربه دارای چشمی شده‌اند که بوسیله آن اشیاء و امور را بدرستی میتوانند دید» (همان: ۷-۱). حکیم عملی، در نظر ارسطو، با فضایل اخلاقی و عقلانی و با سعی و تمرین به سازگاری درونی میرسد و از تعادل نفسانی و عقلانی بهره‌مند است و به آسانی و بی‌تأمل میتواند اعمال درست را اشاعه کند، بی‌آنکه میلی به انجام عمل نافضیلت‌مندانانه داشته باشد.

۴. ضعف اراده؛ عاملی برای تبیین شکاف میان معرفت و عمل

براستی، چه چیزی میان معرفت اخلاقی و عمل اخلاقی شکاف می‌افکند؟ چه چیزی در درون انسان سبب میشود که او در عین علم به نادرستی فلان عمل، آن را انجام دهد؟ بنظر میرسد که ما با ضعف اراده در کارهای روزانه درگیریم. ضعف اراده را فیلسوفان عموماً چنین تعریف میکنند که کسی میداند که اگر بناست از میان دو عمل یکی را برگزیند، در نظرش انجام یکی بهتر از دیگری است، ولی خودخواسته عمل نادرست را برمیگزیند (افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۲۳/۱). مثلاً، برغم این داوری من که درست‌ترین عمل اینست که بلافاصله بعد از غذا شیرینی نخورم، این عمل را انجام میدهم زیرا معتقدم در این لحظه درست‌ترین عمل این است که بهترین حکم را فراموش کنم. مثال دیگر این است که برغم این داوری که بهتر است که پولی را که در بانک برنده شده‌ام، به مؤسسه خیریه‌ی بدهم تا اینکه صرف خریدن لباس کنم، باز هم آن پول را صرف خریدن لباس میکنم و بدان مؤسسه خیریه نمیدهم.

این دو مثال میتوانند در دو جهت - یعنی، میل و انجام - ادامه یابند. در حالت

۱۶۱



سیمین خیرآبادی، علی‌اکبر عبدالآبادی؛ رابطه «ضعف اراده» با اخلاقی زیستن از دیدگاه ارسطو؛ با نگاه ارسطو...

اول، من میتوانم مرتکب خطا شوم که نتیجه‌اش این است که پشیمان میشوم و احساس گناه میکنم و از اینکه چگونه اجازه داده‌ام که میلیم بر من چیره شود، متعجب میشوم. اینجاست که از خودم میپرسم که «چگونه ممکن است که بر خلاف حکم اخلاقی عمل کنم؟» در حالت دوم، موفق میشوم که مخالف با میلیم و موافق حکم اخلاقی عمل کنم. اما، همگان تعجب میکنند که چگونه با میلیم مخالفت کرده‌ام. انسانها گاهی در برابر میلشان تسلیم میشوند و گاهی نه. هنگامی که تسلیم میلشان میشوند، دیگران آنان را از نظر اخلاقی ضعیف میدانند و هنگامی که در برابر میلشان مقاومت میکنند، آنان را از نظر اخلاقی قوی می‌انگارند. در برخی انسانها ضعف اراده امری عادی است که نشان‌دهنده کل شخصیشان نیست اما در برخی دیگر ضعف اراده امری است که میتواند زندگیشان را تباہ سازد. از نظر ارسطو، یکی از موانعی که میان معرفت اخلاقی و عمل اخلاقی شکاف می‌افکند، ضعف اراده است. برای پیشگیری از خلطهای مربوط به ضعف اراده و نیز برای فهم اینکه چنین وضعی چگونه در اراده پدید می‌آید، باید درباره ضعف اراده به دو حیث متمایز قائل شد: یکی «ضعف اراده بعنوان فرایند» و دیگری «ضعف اراده بعنوان فرآورده». گاهی مراد ارسطو از ضعف اراده ضعف در فرایند اراده‌ورزی است؛ یعنی، در مقام اراده‌ورزی فاعل یک عمل در او ضعف حاصل میشود؛ و گاهی مراد از ضعف اراده ضعف در اراده تحقق‌یافته است؛ یعنی، پس از تحقق فرایند اراده‌ورزی در فاعل یک عمل خللی در اراده‌اش پدید می‌آید که مانع اخلاقی زیستنش میشود.

این مطلب را با مثالی میتوان روشن ساخت. شخصی را تصور کنید که به فقیری کمک میکند. در این هنگام، اراده کمک کردن بدان فقیر - اراده ۱۶۲ بعنوان فرآورده - در آن شخص پدید آمده است. در این مرحله، کسی شاهد فرایند «اراده‌ورزی» وی نبوده، بلکه فقط شاهد محصول اراده‌ورزی او، یعنی دادن پول بدان فقیر، بوده است. در این مثال، وقتی شخصی به فقیری کمک میکند، در فرایند «اراده‌ورزی» او خللی پدید نیامده است اما آیا به صرف «اراده‌ورزی» آن شخص او بدان فقیر کمک خواهد کرد یا اینکه



ممکن است که عقل و میل مانع ظهور اراده‌اش شوند؟

هر یک از «عقل» و «میل» با اراده معطوف به عمل ارتباط دارند زیرا فضیلت ملکه‌یی است که به گزینش مربوط است و گزینش، در واقع، میل تعقل‌آمیز است. از اینرو، برای اینکه گزینش درست باشد، متعلق میل باید چیزی باشد که عقل تأییدش میکند. از همینرو، ارسطو میگوید که «مبدأ عمل انتخاب است و مبدأ انتخاب میل همراه با تفکری است که هدف را نشان میدهد» (ارسطو، ۱۳۸۵: ۲۰۹).

بدین ترتیب، از نظر ارسطو، ضعف اراده بعنوان یکی از موانع اخلاقی زیستن هنگامی تحقق می‌یابد که میان بصیرت عقلی و میل نفسانی تعارضی افتد. هر جا که میل انسان با بصیرت‌های عقلیش ناسازگار افتد، این احتمال هست که اراده انسان برای عمل کردن بر اساس بصیرت‌های عقلی به ضعف دچار شود، زیرا ممکن است که شخص بسبب غلبه امیالش عملی بر خلاف بصیرت‌های عقلیش انجام دهد. انسان در این تعارض، برغم داشتن معرفت، بر اساس میلش عمل میکند. حال، پرسش ما از ارسطو اینست که ضعف در فرایند «اراده‌ورزی» چه تأثیری بر ساحت معرفتی فاعل اخلاقی مینهد و چگونه مانع اخلاقی زیستنش میشود؟

۵. تأثیر ضعف اراده بر اخلاقی زیستن

از آنجا که از نظر ارسطو اخلاقی زیستن ملازم عقلانی زیستن است، ضعف در فرایند «اراده‌ورزی» با عقلانیت تضاد می‌یابد. ضعف اراده با مختل ساختن عقلانیت شخص سبب میشود که وی، با علم به نادرستی یک عمل، بر خلاف بصیرت عقلیش، تحت سیطره امیالش آن عمل را انجام دهد و به افراط یا تفریط بگراید. همچنین، از نظر ارسطو سعادت بمعنای عقلانی زیستن بر طبق فضیلت است. او فضیلت را مبنای خوبی اعمال میداند. فضیلت ملکه‌یی است برای گزینش که اساساً به یک عمل ارزش اخلاقی مثبت میبخشد و آن را «خوب» میسازد. در واقع، معیار عقلانیت در اخلاق خود فضایلند و سعادت از دستیابی

۱۶۳



سیمین خیرآبادی، علی‌اکبر عبدالآبادی؛ رابطه «ضعف اراده» با اخلاقی زیستن از دیدگاه ارسطو؛ با نگاه ارسطو...

به حد وسط اخلاقی ناشی میشود. از اینرو، گرایش انسانها به افراط یا تفریط معلول ضعف اراده آنان است.

از نظر ارسطو، رسیدن به فضایل کاری دشوار است زیرا امیال هوس‌انگیز میتوانند انسانها را گمراه سازند، هماهنگی میان «عقل» و «احساس بجا» را مختل کنند، انسان را به تردید وادارند و به افراط یا تفریط بکشانند. همچنین، ضعف اراده سبب میشود که بجای اینکه عقل بر امیال سلطه یابد، آنها عقل را تابع خود سازند و انسان را به سمتی بکشانند که تابع امیالش شود. مثلاً، ارسطو عزت‌نفس را یکی از فضایل میداند. عزت‌نفس به این معناست که انسان، از لحاظ اخلاقی نزد خویش خوار نباشد و خود را ارزشمند بداند (ملکیان، ۱۳۹۱: ۵-۱۹). اما ممکن است که فرایندی که به تحقق ضعف اراده می‌انجامد، مختل شود و انسان بر اثر ضعف اراده عزت‌نفس خویش را از دست دهد، به افراط یا تفریط بگراید و خود را به دروغ‌گویی، دزدی و... بیالاید. چنین انسان بر اثر ناامیدی و حرمانش اهداف، شیوه‌ها و برنامه‌هایش فاقد عقلانیت کافی خواهند بود و پس از مدتی، به آستانه بی‌عملی خواهد رسید و دیگر خودش را موجودی ارزشمند نخواهد دانست.

بعقیده ارسطو، انسانها به علل مختلفی به افراط و تفریط می‌گرایند که از جمله آنها عبارتند از: امیال نابجا، ضعف اراده، فقدان مهارت در تصمیم‌گیری، عدم تربیت صحیح در کودکی و وجود عاداتهای نامناسب. انسانی که، مثلاً در لذات جسمانی، به افراط یا تفریط دچار شده است، بسبب بی‌بهره بودن از تعقل صحیح، فقدان بصیرت و داشتن اراده ضعیف، فاقد بصیرت اخلاقی است. از اینرو، ضعف اراده در او موجب خواهد شد که برغم معرفت داشتن به خوبی و بدی، در نبرد میان عقل و میل مغلوب امیالش شود و عملی را که مورد تأیید عقلش نیست، انجام دهد. مثلاً، شخص راستگویی را تصور کنید که بسبب ضعف اراده خواسته‌های معطوف به اخلاقی‌زیستن در او تضعیف شده‌اند. او هنوز به راستگویی اعتقاد دارد. همچنین، «میل» به راست‌گفتن نیز در او هست اما در عین حال، نمیخواهد راست بگوید. از نظر ارسطو، آنچه سبب کاهش علاقه به راستگویی در آن شخص شده است، میل به لذتی دیگر است؛ یعنی، ممکن است که بر اثر

عوامل متعددی، از جمله ضعف اراده، میل او به پرهیز از دروغ گفتن ضعیف شده باشد. از اینرو میتوان گفت که در چنین مواردی ضعف اراده سبب میشود که شخص که قبلاً بنحوی قوی به انجام اعمال اخلاقی برانگیخته میشد، چون انگیزش مناسبی برای اخلاقی زیستن ندارد، بنحو ضعیفی به انجام اعمال اخلاقی برانگیخته شود و در نتیجه، از میلش به اخلاقی زیستن کاسته شود.

نتیجه گیری

از آنچه درباره آراء ارسطو درباره تأثیر ضعف اراده بر اخلاقی زیستن گفتیم، میتوان نتیجه گرفت ضعف اراده بعنوان یکی از موانع اخلاقی زیستن، میان بصیرت عقلی و میل نفسانی شکاف می افکند و هر جا که میل انسان با بصیرتهای عقلیش ناسازگار افتد، این احتمال هست که اراده انسان برای عمل کردن بر اساس بصیرتهای عقلیش به ضعف دچار شود.

معیاری که ارسطو برای اخلاقی زیستن پیش مینهد و آن را شرط اخلاقی زیستن میداند، داشتن «حکمت عملی» است؛ یعنی، داشتن «ملکه تعقل» که شخص با آن هم درست می اندیشد و هم درست عمل میکند. حکمت عملی ارسطویی، از جهات بسیاری با حکمت اخلاقی سقراطی مقایسه پذیر است. حکیم عملی ارسطویی و حکیم اخلاقی سقراطی، هر دو در برابر ضعف اراده نفوذناپذیرند و تفاوت مهمشان در نسبتی است که با رسیدن به زندگی مطلوب دارند. هر انسانی با توجه به ظرفیت فضیلت اندوزیش برای اخلاقی زیستن سعی میکند. نقش هر کسی بعنوان یک انسان با ظرفیتش مرتبط است و هرچه بتواند بر ظرفیتش بیفزاید، اخلاقیتر خواهد زیست زیرا اخلاقی زیستن مرزی ندارد و انسان میتواند فضایل اخلاقی را با تمرین مداوم در وجودش بیورد.

۱۶۵

اینجاست که ارسطو بر نقش حیاتی عادت در ارتقای اخلاق تأکید میکند و معتقد است که عقل ما با تمرین و ممارست مداوم در خویشنداری میتواند انفعالات نفسانی سرکش را مطیع و رام کند. برای ایجاد علاقه به خیر و پرهیز از شر باید عادات نیک و به موازات آن نفرت از رذائل را از طریق ممارست و تمرین



سیمین خیرآبادی، علی اکبر عبدالآبادی؛ رابطه «ضعف اراده» با اخلاقی زیستن از دیدگاه ارسطو؛ با نگاه ارسطو...

در خود ایجاد کنیم. از اینرو عادت به اعمال نیک ملکهٔ فضیلت را در ما پدید می‌آورد و ملکهٔ فضیلت همانا حالت راسخ و پایدار نفسانی است که متمایل به رعایت اعتدال است و به ما می‌فهماند زندگی اخلاقی، ایستا نیست بلکه همواره در حال تعالی و رشد است و ما همواره در اشتیاق این هستیم که کار بهتری انجام دهیم ولی هر کسی باید بدنبال شناخت و فهم خاص خود از فضیلت باشد. اگرچه رابطهٔ ضعف اراده با اخلاقی‌زیستن از نگاه ارسطو چنان نیست که به حل و رفع همهٔ مسائل و مشکلاتی که به ضعف اراده مربوطند، بینجامد، برخی آراء ارسطو دربارهٔ ضعف اراده، در مقایسه با آراء سقراط، میتوانند حل و رفع برخی مسائل و مشکلات مربوط به ضعف اراده را آسان سازند.

منابع

- ارسطو (۱۳۸۵) *اخلاق نیکوماخوسی*، ترجمهٔ محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.
- (۱۳۸۶) *سیاست*، ترجمهٔ حمید عنایت، تهران: علمی و فرهنگی.
- استیس، والتر ترنس (۱۳۸۶) *تاریخ انتقادی فلسفه یونان*، ترجمهٔ یوسف شاقول، قم: دانشگاه مفید.
- افلاطون (الف ۱۳۸۰) *دوره آثار افلاطون*، ج ۱، ترجمهٔ محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- (ب ۱۳۸۰) *دوره آثار افلاطون*، ج ۳، ترجمهٔ محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- برنجکار، رضا (۱۳۸۱) «نقد ارسطو از نظریهٔ سقراطی - افلاطونی وحدت فضیلت و معرفت»، *نامه مفید*، شماره ۳۴.
- گمپرتس، تئودور (۱۳۷۵) *متفکران یونانی*، ج ۳، ترجمهٔ محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۹۱) «طرحی برای بررسی نظام اخلاقی مولانا»، *ویژه‌نامه دومین همایش مهر مولانا*، تهران: مؤسسه فرهنگی سروش مولانا.

۱۶۶

- Gosling, Justin (2003), *Weakness of the Will*, New York: Routledge.
- Mele, Alfred (1996), "Socratic Akkratic Action", *Philosophical papers*, 25:3.
- Thero, Daniel P. (2006), *Understanding Moral Weakness*, Amsterdam & New York: Radopi Press.



سال دهم، شماره دوم
پاییز ۱۳۹۸